

بزرگداشت قهرمان ملی، سرهنگ خلبان بهزاد معزی

مریم رجوی: پایداری ستایش‌انگیز سرهنگ معزی، الهام‌بخش پرسنل آزادی‌خواه ارتش
در قیام علیه رژیم آخوندیست

۱۳۹۹ دی ۲۶

روز جمعه ۲۶ دی ۱۳۹۹، مراسم بزرگداشت قهرمان ملی سرهنگ خلبان بهزاد معزی برگزار شد. در این جلسه که با حضور و سخنرانی مریم رجوی و شماری از اعضای شورای ملی مقاومت ایران و هم چنین مجاهدان اشرف ۳ و جمعی از اشرف‌نشانان در نقاط مختلف جهان به صورت کنفرانس آنلاین برگزار شد، سخنرانان خاطره این قهرمان گرانقدر مقاومت ایران را گرامی داشتند و ارزشها و خدمت بزرگ میهنی او را ستودند.

مریم رجوی در آغاز این جلسه گفت:

سلام بر دوستان و رفقای عزیز در شورا، یاران مقاومت در سراسر جهان، به خانواده و دوستان عزیز سرهنگ و همچنین به خواهران و برادران مجاهدم.

جمع شده‌ایم برای گرامیداشت انسانی والا، خلبان مجاهد خلق، سرهنگ بهزاد معزی.

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

این راز شکوه زندگی انسان بزرگیست که خلقی به او سربلندند.

قهرمان ملی ایران، عقاب تیز پرواز بلند آسمان آزادی و مقاومت، فاتح پرواز پروازها، محبوب‌ترین پرسنل نظامی میهن پرست و مردم‌گرای تاریخ معاصر، وارث حقیقی کلنل پسیان و همه پرسنل میهن پرست و به‌پاخاسته برای آزادی، الگوی درخشان مرزبندی و مبارزه با شاه و شیخ.

کسی که در پروازهایش هر صبح در نهایت آسمان به‌دیدار جلوه‌های زیبای خلقت می‌رفت از این‌رو به‌داشته‌های ناچیز زمین بی‌اعتنا بود. بدهکار مردم و فروتن و فداکار.

کسی که می‌گفت آمده است برای مهم‌ترین مأموریت و پرواز زندگی‌اش، و فقط برای همین! و تا

آخرین لحظه حیات، مفتخر و سربلند بود به انتخاب آرمان مسعود و وفای به عهد با خدا و خلق. درود بیکران بر سرهنگ معزی.

سرهنگ عزیز ما بهزاد معزی، کمتر از یک ماه قبل از آن که این جهان را به سوی ابدیت ترک کند، اشک و اندوه یاران شورایی و مجاهدش به خاطر فقدان مجاهد والا حمید اسدیان را تحمل نکرد و شورید و خروشید که «برای مجاهد غم و غصه و عزاداری و گریه نداریم. سلاح مجاهد را باید برداشت و جنگید تا روزی که حتی اگر سه نفر از ما باقی مانده باشد، باید در میدان آزادی شعار بدهیم و بخوانیم که گر ما ز سر بریده می‌ترسیم - در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم. این واپسین پیام او خطاب به همه ماست.

پس ما هم بر غصه و ماتم و دلمردگی شورش می‌کنیم، اگرچه که بسیار غم و غصه داریم. و به جای آن بر تعهد محکم و استوار خود برای به پیروزی رساندن راه او پافشاری می‌کنیم. فرزندان برومند سرهنگ معزی فقید هم با درس‌آموزی از روحیه جنگاور پدرشان، مردم ایران را تسلی می‌دهند.

پس خطاب به امیر و سارای عزیزم می‌گوییم: می‌دانم که از دست دادن پدری مثل سرهنگ معزی چقدر سخت است. اما مطمئن باشید که او در وجود هزاران هزار رزم‌آور آزادی تکثیر خواهد شد. سال‌ها پیش، از خود سرهنگ شنیدیم که می‌گفت در ایران هر جا که مردم، اعضای خانواده‌ام را می‌شناسند خیلی به آن‌ها محبت می‌کنند و این واقعیت را ما همین روزها به صورت دیگری در برنامه همیاری با سیمای آزادی دیدیم. هنوز یک ساعت از انتشار خبر درگذشت سرهنگ معزی نگذشته بود که هموطنانمان پی‌در پی با برنامه همیاری سیمای آزادی تماس می‌گرفتند و به مجاهدین و به مردم ایران تسلیت می‌گفتند. در مدت کوتاهی بعد از آن، شاهد انتشار تراکت‌های بسیاری در تجلیل و گرامی‌داشت سرهنگ خلبان مجاهد بهزاد معزی بودیم.

همچنین در اینجا به برادر گرامی سرگرد اسکندریان عضو محترم شورای ملی مقاومت و به مهندس پرواز بیژن و کیلی، دوست و همراه همیشگی سرهنگ تسلیت می‌گوییم و درود می‌فرستیم. آن‌ها که مثل همیشه یار او بودند و الان هم در این جلسه حاضرند.

سرگرد اسکندریان، دوست، برادر، هم‌رزم و یار و غمخوار سرهنگ در پنج دهه گذشته بود. او و بیژن و کیلی از دلیران تیم پرواز سرهنگ بودند که مسعود را از تهران به پاریس منتقل کردند. در بیان سرهنگ معزی در این سالیان، سرگرد اسکندریان یکی از پیشتازان بود که همیشه بر عزم و اراده و انتخاب او تاکید می‌کرد.

همچنین در این فرصت گرامی می‌داریم یاد همه همافران و قهرمانانی را که به‌خاطر شرکت در عملیات پرواز بزرگ، توسط خمینی جلاد، اعدام شدند.

سرگرد اسکندریان این‌جاست تا پرسنل مردمی ارتش را تسلی بدهد که به‌قول سرهنگ، غصه و عزاداری نداریم. سرتان را بالا بگیرید و افتخار کنید که چنین قهرمان رشیدی از صفوف شما برخاسته است. راه او را در پیش بگیرید و جای او را در میدان نبرد برای آزادی ایران پر کنید. در این جا می‌خواهم به‌همه شما یاران وفادار او، دوستان و یاران شورایی و مجاهدش بگویم که تسلی یافتن واقعی و نقطه‌یی که می‌توانیم از این غم سنگین عبور کنیم، این است که به این حقیقت توجه کنیم که سرهنگ معزی رستگار شد.

رستگار شد هم از نظر سیاسی و اجتماعی، هم از بابت آرمانی و معنوی. یعنی همان چیزی که خودش می‌خواست و انتخاب کرده بود. رستگار شد چون به‌آرمانی که به‌آن معتقد بود، به‌تعهد انسانی و سیاسی و مبارزاتی نامی که خودش برگزیده بود، یعنی نام مجاهد خلق و به‌پیمان خودش با مسعود وفادار بود.

بله رستگار شد چون بر همه فتنه‌ها و فریب‌ها و تردیدها و بغرنجی‌های دوران حاکمیت آخوندها غلبه کرد.

شاخص مرزبندی با شاه و شیخ بود و در تمام این چهار دهه همه شما شاهدید که چگونه روسفید و سربلند بود. غم از دست‌دادنش البته که بسیار سنگین است.

اما وقتی کمی تأمل می‌کنیم، وقتی که به‌خدمت بزرگ میهنی و انقلابی سرهنگ معزی برای مردم ایران فکر می‌کنیم، وقتی که به‌راهی که طی کرد نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هر عضو این مقاومت و هر ایرانی به‌خاطر چنین انسان بزرگی در مقاومت ایران و در صحنه سیاسی ایران، وجودش لبریز از افتخار و شکوه می‌شود.

برخلاف آنچه آخوندها و همدست‌ها و مزدوران‌شان القا می‌کنند، جامعه ایران تهی‌شده و مسخ شده و تباه شده نیست. هرگز. چرا که شرفای بلندمرتبه‌یی مثل سرهنگ معزی را تقدیم تاریخ آزادی ایران کرده است. این جامعه، بیشماران خودش را راهی مسیری می‌کند که معزی فقید طی کرد و اصالت و حقانیت آن را نشان داد.

پرواز پروازها

کار بزرگ سرهنگ عزیز ما پرواز حماسی هفت‌مرداد در سال ۱۳۶۰ بود؛ یا به‌گفته خود او: «پرواز

پروازها». او به دلایل واضحی عمیقاً می‌دانست چکار دارد می‌کند و چه مسئولیتی را برعهده گرفته و چه خطرات و عواقبی دارد.

در آن موقع که سرهنگ داوطلب این مسئولیت شد، روزهای سخت بعد از ۳۰ خرداد بود و کار رژیم با مجاهدین به قهر و کشتار کشیده بود. هر گونه ارتباط با مجاهدین، هرگونه کمک رساندن به سازمان، مجازات وحشیانه و حتی اعدام در پی داشت. پس قهرمان ملی ما خوب می‌دانست چه کاری را پذیرفته است.

بنابراین وقتی که قدم در این مسیر گذاشت، اولین پرداختش این بود که جانش را در طبق اخلاص گذاشت و در قدم‌های بعد تمام زندگی و موقعیت و تمام عمرش را.

شکی نیست که سرهنگ معزی در همان موقع گمشده‌اش را در مسعود پیدا کرده بود و این مسئولیت را از صمیم قلب انتخاب کرده بود که هر کاری می‌تواند برای حفظ مسعود و برای انتقال سالم او انجام بدهد.

این، رسالت ویژه زندگی‌اش و هدف بزرگی بود که برای آن برخاسته بود.

این روزها در آستانه ۳۰ دی هستیم. یعنی سالروز آزادی مسعود و هم‌چنین آخرین دسته زندانیان سیاسی از زندان‌های ساواک شاه. خواست و مشیت خدا این بود که مسعود از زیر تیغ اعدام‌ها در زمان شاه و از گزند انواع توطئه‌ها و جنایت‌های خمینی و خامنه‌ای در امان بماند. اما راستی همین مشیت چطور و چگونه عملی شد؟

این مشیت با فداکاری انسان‌هایی عملی شد که با تقدیم جان و زندگی خود از مسعود حفاظت کردند.

دکتر کاظم از سال پنجاه تمام زندگی و موقعیت شغلی و علمی‌اش را برای نجات جان مسعود وقف کرد و بعد در رژیم آخوندها جانش را تقدیم آزادی کرد.

قهرمان دیگر، کاظم ذوالانوار بود که وقتی از اوین در اواخر سال 53 دوباره او را به کمیته و سلولش آوردند به تصادف در انتهای همان بندی بود که مسعود در ابتدای آن زندانی بود. و هر دو را تا سرحد مرگ شکنجه کرده بودند.

یک روز از محلی در بالای سلولش مسعود را می‌بیند که دستش را به دیوار گرفته و لنگ لنگان خودش را به سمت دستشویی میکشاند. کاظم در آن لحظه از جانش مایه می‌گذارد، و به مسعود

علامت میدهد و به او این را می‌رساند که تو را بخاطر آدرسها و طرحهای عملیاتی که از زندان به بیرون فرستاده شده بود. به اینجا آورده‌اند. در مورد سرگرد زمانی و یک دژخیم دیگر به نام سروان ژیان پناه، یعنی دو نفری که در زندان، با ریختن آب‌جوش، تا سوزن فروکردن و باتون زدن و آویزون کردن از میله‌های اتاق ملاقات، زندانیها را جلوی چشم بقیه شکنجه می‌کردند. کاظم به مسعود میگوید: بدان که من و مراد نانکلی که زیر شکنجه شهید شد، این موضوع را بعهده گرفتیم.

به هر حال کار کاظم باعث میشود که مسعود دست دژخیمان را بخواند. اگر این فداکاری بزرگ کاظم ذوالانوار نبود، قطعاً آن دو دژخیم، مسعود را زیر شکنجه می‌کشتند. و سرهنگ معزی به آن پرواز خطیر دست زد تا امانت مردم ایران را سالم به مقصد برساند. هفت مرداد سال ۶۰ که خبر پرواز مسعود از تهران به پاریس از رادیو پخش شد، هر یک از مجاهدین و هر ایرانی آزاده‌یی در سراسر جهان که خبر را شنید، غرق شور و امید شد. اما در همان حال، در نظر همه پیروزی این عملیات در یک نام سمبلیزه می‌شد که سرهنگ خلبان بهزاد معزی بود.

چند روز پیش در پیام تسلیت گفتم که من همواره مدیون او بوده‌ام و به خود او بارها می‌گفتم که تا ابد، قدردان او هستم؛ به خاطر همان پرواز بزرگ. و مسولیت خطیر. یادم می‌آید از سال ۶۱ هر سال که در هفت مرداد، سالروز پرواز دیداری با سرهنگ داشتم از او قدردانی می‌کردم. در هر دیداری که در ایام عید به نزد سرهنگ می‌رفتم یا در هفت مرداد که او را در اتاق کار خودم می‌دیدم به وی یادآوری می‌کردم که من و همه مجاهدین و هواداران سازمان نسل در نسل، سپاسگزارت هستیم و خود را مدیون تو می‌دانیم. سرهنگ، به محض شنیدن این جملات امان نمی‌داد و همه این تحسین‌ها را نثار مجاهدین و خود مسعود می‌کرد.

جمله ثابتش این بود که من کاری جز مسولیت‌ام انجام نداده‌ام و از این کار بزرگ سهمی را متوجه خودش نمی‌کرد.

می‌گفت: این عملیات سازمان بود. و تعداد زیادی از مجاهدین درگیر این عملیات بزرگ بودند و بسیاری هم به شهادت رسیدند. شاید شما هم شنیده باشید یا خوانده باشید یکی از لحظات بسیار خطیر پرواز بزرگ را که من در یکی از سالگردهای پرواز از سرهنگ شنیدم.

می‌گفت در یک نقطه جنگنده‌های رژیم بلند شدند و اخطار می‌دادند که شلیک می‌کنیم و ما هم

در تیررس آن‌ها بودیم. من سرعت هواپیما را تا حداکثر ممکن بالا بردم تا بتوانم از منطقه تهدید خارج شوم. تمام هواپیما می‌لرزید. مهندس پرواز نگران شده بود من به او گفتم من به‌اوضاع مسلطم و با همین سرعت بود که توانستم از تیررس دشمن هواپیما را خارج کنم.

عید هر سال برای تبریک گفتن به اتاق کارش می‌رفتم. روی میز کار او چند کامپیوتر قرار داشت، زیرا سرهنگ در کارهای سیاسی مقاومت و فعالیت‌های شورا فعالانه مشارکت داشت. و در عین حال اتاقش پر از ماکت‌های کوچک و بزرگ انواع هواپیماها بود و هر بار که به آن‌جا می‌رفتم، از آخرین تحولات به‌خصوص در زمینه تخصصی، تفسیرهای جالبی داشت.

هر سال در سالگرد پرواز دلم می‌خواست کاری برای او بکنم تا گوشه‌یی از احساس دینم را نسبت به‌او نشان بدهم. یک سال میز بزرگی در اتاقم گذاشتم که روی آن عکس‌های خاطره‌انگیز سرهنگ از پرواز بزرگ، تا جلسات مختلف و دیدارهایش با مسعود و شرکتش در تظاهرات و جلسات چیده شده بود. وقتی وارد اتاق شد و چشمش به این میز افتاد تعجب کرد و گفت این‌ها برای چیست؟ گفتم این‌ها فقط گوشه‌یی از کارهای شماست و برای این است که بگویم چقدر مدیون شما هستیم. سرهنگ گفت: بارها گفته‌ام که این کمترین وظیفه‌یی بوده که من برای مسعود انجام داده‌ام.

در یک جلسه و دیدار مشابه دیگر از من پرسید: چرا من را این‌همه ویژه می‌کنید؟ گفتم برای این‌که به‌طور واقعی برای همه ما و برای مقاومت‌مان و هرکس که دنبال آزادی ایران است، شما همین نقش را دارید. البته شما حق دارید که از موضع خودتان چنین چیزی را نپذیرید. و این البته اوج شرافت و علو طبع و انسانیت شماست که کار بزرگی را که کردید به‌حساب خودتان نمی‌گذارید. ولی خواهش می‌کنم از موضع من به‌این واقعه نگاه کنید که چه اوج با شکوهی در تاریخچه این مقاومت آفریده شده است.

پوریای ارتش

نیکی‌ها و صفات انسانی و مردمی سرهنگ معزی را همه به‌چشم دیده‌اند. ولی اجازه بدهید از این فرصت استفاده کنم و اشاره کنم که او به‌مال و منال دنیا، به‌شغل و جاه و مقام و حتی به‌رفاه و آسایش شخصی بی‌اعتنا بود و از این نظر به‌قول مسعود درویش وارسته‌یی بود.

بعد از انقلاب، سرهنگ معزی که فرمانده یک پایگاه نیروی هوایی بود اما می‌گویند، درجه روی دوشش نمی‌زد و رابطه بسیار نزدیکی با رده‌های پایین‌تر از خودش برقرار می‌کرد. به‌طوری که بر

سر این موضوع، بارها به او اعتراض کرده بودند که تو داری نظام ارتش را به هم می‌زنی. اما او زیر بار نرفته بود و همین روش را ادامه می‌داد.

دوستان عضو شورا در پیام‌ها و نامه‌هایی که در این روزها درباره فقدان سرهنگ معزی منتشر کرده‌اند یا برای من نوشته‌اند، هر کدام روی جنبه‌مهمی از خصائل انسانی وی دست گذاشته‌اند. اما خوبست یادآوری کنم که فراتر از این ویژگی‌های فردی، فراتر از فروتنی و تواضع احترام برانگیزش، آن‌چه سرهنگ را به‌عنوان یک مجاهد خلق و یک رزمنده آزادی ممتاز می‌کرد، این بود که انتخاب کرده بود همواره بدهکار مردم خودش باشد. و نیازمند راه و مسیر مبارزه‌یی که انتخاب کرده بود. بنابراین چیزی را برای خودش نمی‌خواست. و از این‌که حتی دیگران او را شخصیت ویژه‌یی ببینند، دوری می‌جست.

در مورد سایرین هم هر جا که می‌دید کسی سر سوزنی به دنبال منافع خودش است، تحمل نمی‌کرد. و واکنش نشان می‌داد. در یکی از دیدارهایی که با او داشتم می‌گفت: هر کس در این مقاومت باید بپردازد. هرکس که فکر می‌کند باید چیزی به او بدهند و از این بابت مدعی است، بدانید که مسیر اشتباهی را انتخاب کرده است. این مسیر سازمان و مجاهدین نیست. این مسیر برای پرداختن و فدا کردن است. این معنا را بارها و بارها در جلسات علنی شورا و هر جا که لب به سخن می‌گشود، بیان می‌کرد.

زندگی او در چهل سال گذشته تماماً در یک اتاق کوچک در دفتر شورای ملی مقاومت گذشت. این زندگی آینه‌یی از همین اعتقاد و همین وارستگی است. او همه مادیات و مواهب زندگی را در اختیار داشت و آزاد بود که هر طور می‌خواهد حتی در کنار مقاومت زندگی کند، اما او بودن در جمع مجاهدین را انتخاب کرد.

بعد از ماجرای ۱۷ ژوئن، روزی که بعد از خاتمه دوران تبعید به‌اور برگشته بود، دو سه نفر از برادران مجاهد که می‌خواستند تختی را به‌اتاق سرهنگ منتقل کنند، قبول نمی‌کرد و می‌گفت: نه تخت می‌خواهم نه وسیله‌دیگر. می‌خواهم روی زمین بخوابم؛ به‌یاد زندانیانی که الان در اوین و زیر شکنجه هستند.

در جریان ۱۷ ژوئن هم که دستگیر شده بود، برخوردش با بازجویان هم واقعا ویژه خودش بود. هرچه از او سوال می‌کردند که مسئولان مجاهدین و اعضای شورا چه کسانی هستند؟ و

عکس‌هایی به او نشان می‌دادند که عکس‌های شناخته شده بودند که بخواهند شناسایی کند. سرهنگ در جواب آن‌ها می‌گفت:

هر اطلاعاتی می‌خواهید روی سایت‌های شورای ملی مقاومت وجود دارد و می‌توانید بروید و اطلاعات خودتان را تکمیل کنید. من چیزی ندارم که به شما بگویم. همین برخوردهای قاطع و تودهنی محکمی که به بازجوها می‌زد، خشم آن‌ها را برانگیخت و او را به تبعید فرستادند.

دوران تبعیدش هم، به راستی فراز دیگری بود از تسلیم‌ناپذیری او و شخصیت اثرگذارش. او را به شهر شومون در فرانسه تبعید کرده بودند. ولی به سرعت مردم آن‌جا را شیفته خودش کرد. در آن‌جا ۲۵ انجمن مدافع حقوق بشر و پناهندگان، کمیته‌یی برای حمایت از سرهنگ تشکیل دادند و به نهادهای مختلف فرانسه از جمله به الیزه نامه می‌نوشتند و به تبعید او اعتراض می‌کردند.

سرهنگ خودش می‌گفت کار به جایی رسید که بعد از آن من به هر جای آن شهر می‌رفتم مرا می‌شناختند و به مقاومت ایران سمپاتی نشان می‌دادند. یک آقای فرانسوی که خیلی به سرهنگ علاقمند بود و به او دعوتش کرده بودیم از ارادتش به سرهنگ می‌گفت. از او به خاطر توجه و رسیدگی فوق‌العاده‌اش به سرهنگ تشکر کردم

و به او گفتم ایرانی‌ها می‌گویند آدم‌های خوب همدیگر را بالاخره پیدا می‌کنند و سرهنگ چه زود شما را پیدا کرد. خود سرهنگ می‌گفت: در مدت اقامتم در این تبعیدگاه بیش از همیشه حقانیت و درستی راه مبارزه با رژیم برایم اثبات شد.

در همان دوران انبوهی کار سیاسی علیه رژیم و آن کودتای ننگین کرد، که در رسانه‌های خبری فرانسه بازتاب یافت. تلویزیون کانال ۳ فرانسه گفت: «او در کشورش یک قهرمان محسوب می‌شود یک کلنل نیروی هوایی ایران که رهبر مقاومت را از کشور خارج کرده؛ ولی توسط مقام‌های فرانسه تهدید می‌شود».

اما بهترین توصیف درباره این رادمرد بزرگ تاریخ ایران، همان است که مسعود گفت: پوریای ارتش و سرمشق نه شاه و نه شیخ. و چه بیان پرمعنایی.

به یاد شعر مشهوری از گوته شاعر و متفکر بزرگ آلمان افتادم که می‌گوید: «من خانه‌ام را روی هیچ بنا کرده‌ام، بنابراین همه گیتی از آن من است». بله این حکایت انسان بزرگی است که چیزی برای خودش نمی‌خواست چشمداشت و توقعی نداشت، به جای همه امتیازها و خوشی‌های زمانه، رنج ۴۰ ساله را انتخاب کرده بود.

بنابراین جهان آزادی و مقاومت را از آن خودش کرده بود و با آن یگانه بود و همواره سرشار، سرزنده و راضی و شاد.

مدافع مرزبندی نه شاه، نه شیخ

می‌دانید که سرهنگ معزی بسیار کم حرف بود. هیچ‌وقت درباره خودش صحبت نمی‌کرد. اما شیر غرانی بود در دفاع از مواضع مقاومت و مجاهدین و مسعود و در این زمینه سرسوزنی کوتاه نمی‌آمد. در اجلاس‌های شورا با همین قاطعیت موضع‌گیری می‌کرد. به‌اوضاع سیاسی و تحولات روز مسلط بود و با همان دیدگاه رادیکال تحلیل و بررسی می‌کرد. البته مهم‌ترین عنصر نظرات و بحث‌های او، ایمان به مبارزه و امیدواری بی‌خلل او به پیروزی مقاومت و مجاهدین بود.

در جلسات سیاسی، کنفرانس‌ها یا در اجتماعاتی که برای سخنرانی و سؤال و جواب با ایرانیان و هواداران مقاومت در کشورهای مختلف شرکت می‌کرد، در همه جا از خطوط و سیاست‌های مقاومت و از حقانیت مبارزه با رژیم دفاع می‌کرد.

سرهنگ معزی همواره از پرسنل مردمی ارتش و به‌خصوص نیروی هوایی به‌نیکی یاد می‌کرد. او از پرسنل قهرمان هوادار مجاهدین که در طرح پرواز شرکت داشتند نام می‌برد. از سرهنگ خلبان اسماعیل فرخنده تا همافران قهرمانی مثل رضا بزرگانفرد، علی کمالان، احمد بوشی، ایرج برنگی، مسعود صادق نیا، یعقوب چوداری، محمد حسین حسینی، ابراهیم عزیزی، علیرضا مسعودی و فریدون ورمزیاری که بعدها در عملیات ارتش آزادی به شهادت رسید. قطعا پایداری ستایش‌انگیز سرهنگ معزی و آن قهرمانان، الهام‌بخش پرسنل آزادی‌خواه ارتش در قیام و نبرد علیه رژیم آخوندی است.

خواهران و برادران!

در این چند روز، من از شما و از هواداران سازمان در کشورهای مختلف، نامه‌ها و پیام‌های بسیاری دریافت کردم که همه با دلسوختگی بسیار از جایگاه سرهنگ، از خدمت بزرگ انقلابی او و از صفات مردمی‌اش تجلیل کرده‌اید. بسیار قابل فهم است جنبشی که با فدا و صداقت شناخته می‌شود و از پنجاه و شش سال پیش تا به حال با همین ارزش‌ها و معیارها حرکت کرده، اعضا و هوادارانش بیش از هرکس، قدر و منزلت این رادمرد بزرگ را می‌شناسند. او که یک زندگی

مبارزاتی در میان مجاهدین را بر بسیاری از مواهب زندگی ترجیح داد. این جمله را هم از مسعود یادآوری می‌کنم که مجاهد بودن نه یک اسم که یک راه و رسم است و سرهنگ همیشه به داشتن همین راه و رسم ممتاز بود. آنهایی که از صفوف ما پر می‌کشند به واسطه همین راه و رسم و همین ارزش‌ها همیشه ماندگارند.

از بهزاد معزی تا حمید اسدیان، افسانه‌پیچگاه، سعیده شاهرخی و جلال پراش، اعضای شورای ملی مقاومت و سایر مجاهدان قهرمانی که در دو ماه اخیر به جاودانه فروغ‌ها پیوستند و مجاهد بزرگ‌منشی هم‌چون مادر فرزانه‌سا که عمری را در پایداری و مبارزه علیه رژیم سپری کرد. به همه آن‌ها درود می‌فرستیم.

شورای ملی مقاومت به شما یاران محترم سرهنگ، و چنین انسان‌های بلندمرتبه‌یی شناخته می‌شود. کسانی که مانند او به مقاومت علیه رژیم برخاسته و به مرزبندی استوار با شاه و شیخ پایبندند و تا آخرین لحظه حیات، حتی بیش از ابتدا، بر آن پای فشرده‌اند.

می‌گویند که آینده حقیقت را نشان خواهد داد. اما در مورد آن چه شورای ملی مقاومت بر آن پایداری کرده، زمانه حاضر گواهی می‌کند که برحق و ضروری و واقعی بوده و هست.

شنیدم که چند روز پیش آقای دکتر هزارخانی که همه به ایشان سلام می‌کنیم و درود می‌فرستیم، بر اهمیت فوق‌العاده گستردگی شبکه هواداران مجاهدین و کانون‌های شورشی در شهرهای مختلف تأکید می‌کرد. این شبکه که نمودهایی از آن در برنامه‌های همیاری اخیر سیمای آزادی دیده می‌شد، در کنار حمایت‌های گسترده اجتماعی از این جنبش، پیروزمندی نظرگاه و استراتژی این مقاومت را نشان می‌دهد.

حقانیت استراتژی کانون‌های شورشی به اثبات رسیده و این نظر اثبات شده که جامعه ایران ملتهب و انباشته از نارضایتی‌ست و وضعیت به گذشته بر نمی‌گردد. و در این واقعیت تردیدی نیست که رژیم قادر به مهار اوضاع خطیر خود نیست و در مرحله‌ی سرنگونی است.

همه رنج‌ها، سختی‌ها، خون‌ها و خون‌دل‌ها که مجاهدین و شورای ملی مقاومت و سمبل‌هایی مثل سرهنگ خلبان مجاهد بهزاد معزی آگاهانه و مشتاقانه برای آزادی ایران تحمل کردند، یقیناً به ثمر خواهد رسید. و باشد که جای خالی سرهنگ معزی فقید را دوستان شورایی، پرسنل مردمی ارتش و مجاهدان آزادی و همه آنهایی که به نبرد برای سرنگونی رژیم برمی‌خیزند پر کنند.

درود بر روح پرفتوح خلبان مجاهد، سرهنگ معزی و درود بر شکیبایی و پایداری همه شما

دوستان عزیز و خواهران و برادران. درود بر عزم و رزمتان برای ادامه این نبرد تا هر کجا که لازم باشد.

اجازه بدهید یک دقیقه برای این قهرمان ملی، سرهنگ خلبان مجاهد بهزاد معزی کف بزنیم.